

صورت سیاه انقلابیون جهان

انقلاب روسیه

مارکسیست‌های روس در ۱۸۹۸ نخستین کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه را بر گزار و در آن اهداف انقلابی خود را بیسان کردند. اهداف کوتاه‌مدت آنها که بنا بود بلافاصله پس از براندازی تزارها عملی شود برپایی جمهوری دموکراتیک، تعیین هشت ساعت کار در روز برای کارگران و استرداد زمین‌ها به کارگران و اهداف بلندمدت شامل انهدام سسرمایه‌داری و استقرار جامعه کمونیستی بود. بلشویک‌ها و منشویک‌ها، دو شاخه اصلی جنبش انقلابی روسیه بودند که در دومین کنگره حزب در ۱۹۰۳ به دنبال اختلاف‌نظر لنین و مارتوف به‌وجود آمدند. منشویک‌ها پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، نخستین گام از انقلاب، توانستند بیشتر مناصب حکومتی روسیه را در اختیار بگیرند، اما بلشویک‌ها در جریان انقلاب اکتبر، دومین حرکت بزرگ انقلاب، قدرت را عملاً از دست منشویک‌ها در آوردند و از ترس از دست دادن قدرت آنها را سرکوب کردند.

در ۱۹۲۲ استالین – که در ۱۹۳۱ به دبیرکلی حزب بلشویک انتخاب شده بود – یک سلسله میزگامه‌های نمایشی را علیه رهبران منشویک برپا و آنها را از صحنه سیاسی شوروی حذف کرد. در پی این پاکسازی‌ها چنان وحشت‌بزرگی در شوروی ایجاد شد که الکسندر سولژنیستین در کتاب مجمع‌الجزایر گولاک در توصیف دهه ۱۹۳۰ می‌گوید: میلیون‌ها نفر به زندان افتادند، شکنجه شدند، اعدام شدند یا در اثر مرگ تدریجی در تبعیدگاه‌ها و اردوگاه‌های کار اجباری جان سپردند. استالین که فردی مستبد بود، با خشونت و پاکسازی‌های حزبی ناخیمه‌اول ۱۹۲۳ قدرت‌ش را در حزب تثبیت کرد و با به‌کارگیری نیروهای وفادار در مشاغل حساس نفوذش را در کشور افزایش داد. او حکومت به اصطلاح کارگری را که برای طبقات ضعیف تشکیل شده بود، به استبداد مطلق فردی بدل ساخت و بیش از سه دهه دیکتاتوری خود را به مردم روسیه تحمیل کرد. بی‌رحمی و خشونت در پروسه اجتماعی کردن کشاورزی، ایجاد اردوگاه‌های کار اجباری، محاکمات نمایشی بزرگ و کشتار بی حساب مخالفان و حتی حامیان خود در رسیدن به قدرت، تحمیل سیاست خشک بر مطبوعات، هنر و حتی علوم و سرکوب هر نظر انتقادی، از جمله اعمال استالین در ربع قرن دیکتاتوری اوست. دولت شوروی و حزب کمونیست به بهانه حمایت از کارگران به مصادره اموال و زمین‌های بسیاری از مردم سرمایه‌داران پرداخت، ولی طبقه کارگر هیچ‌گاه نتوانست نفعی از این زمین‌ها ببرد و عمده این ثروت و اموال در دستان اعضای حزب کمونیست جرخ خورد. اعضای رده بالای حزب با این توجیه که صاحب‌منصبان مهم باید



ضروریات زندگی را در اختیار داشته باشند تا بتوانند خیالی راحت به اداره امور بپردازند، امتیازات خاصی برای خود در نظر گرفتند و در همان حال که مردم کشور گرفتار فقر، کمبود و گرانی می‌بودند، نظام محرمانه‌ای از توزیع امکانات و تسهیلات وسیع، کالا‌های کمیاب و خدمات ویژه برای بلندپایگان کشور پدید آمد که روزبه‌روز توسعه پیدا کرد و وضع مردم شوروی را بدتر و بدتر ساخت، به‌گونه‌ای که اگر قبل از انقلاب طرف حساب دهقانان، فئودال‌ها و سرمایه‌داران بودند اکنون با دولت مقتدر و سفاکی مواجه شدند که جای هیچ‌گونه مقابله و اعتراض را برای دریافت حق باقی نگذاشته بود.

در دوره حکومت استالین نه‌تنها ادبیات که سایر شکل‌های فعالیت‌های هنری، فکری و حتی علمی نیز تابع شرایط ایدئولوژیکی بودند. شخص استالین به صورت یک داور نهایی در هر رشته‌ای در آمده بود و از اقتصاد کشاورزی گرفته تا جانور شناسی، زیست‌شناسی، کارشناسان ژنتیک، حقوقدانان، زبان‌شناسان و موسیقی‌دانان ناگزیر بودند از خط فکری حزب پیروی کنند. در بخش نظامی نیز بازگشتی به عصر تزاری صورت گرفت و درجات و عناوین نظامیان همراه با یونیفرم‌های پر زرق و برق و نشان‌ها و پیریهای تشریفاتی از نو باب شد. بدین طریق انقلابی که قرار بود در خدمت محرمان و طبقه زجر کشیده کارگر باشد خود به دیکتاتوری زجردهنده کارگران تبدیل شد.

کزارش محمدصادق‌عبداللهی

رهبر انقلاب در سطور ابتدایی بیانیه گام دوم انقلاب که نویددهنده ورود انقلاب اسلامی ایران به دومین مرحله خودسازی، جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی است، آورده‌اند: «در میان ملت‌هایی که به پاخاسته و انقلاب کرده‌اند، کمتر دیده شده که توانسته باشند کار را به نهایت رسانده و به‌جز تغییر حکومت‌ها، آرمان‌های انقلابی را حفظ کرده باشند.» این سطور شاید در ابتدا تافخری ساده به نظر برسد، اما نگاهی به انقلاب‌های جهان و بررسی بسیر آن‌ها، نشان‌دهنده عظمت نقشی است که ملت ایران در ۴۰ سال گذشته بر نگاره تاریخ زده‌اند.

انقلاب چین

نخستین هسته‌های تشکل‌های کمونیستی چین در ابتدای دهه ۱۹۲۰ شکل گرفت. در سال ۱۹۲۷ «مائوتسه‌تونگ» سیاستمدار ونظریه‌پرداز مارکسیست–لنینیست، رهبری شورش توده‌های دهقان چینی را علیه حکومت «کومینگ تانگ» بر عهده گرفت. بعد از سال‌ها مبارزه، در نهایت اول اکتبر ۱۹۴۹، جمهوری خلق چین به ریاست «مائوتسه‌تونگ» اعلام موجودیت کرد. «تونگ» چند ماه مانده به پیروزی در جزوه‌ای با عنوان «در باب دیکتاتوری دموکراتیک خلق» به‌توصیف مدل حکومتی جمهوری خلق چین پرداخت. او حکومت را به عنوان دیکتاتوری دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه کارگر از طریق حزب کمونیست یا اتحاد با کارگران و دهقانان معرفی کرده بود.

به دنبال تشکیل جمهوری خلق چین، دولت آمریکا صدها نظامی به همراه جت‌های قابل توجیهی سلاح و مهمات به چین فرستاد تا از ناسیونالیست‌ها حمایت کند، اما آنها شکست‌های فاحشی را متحمل شدند. آمریکا هم دولت جدید پکن را به رسمیت شناخت و از برقراری روابط رسمی با آن امتناع ورزید. از این زمان، چین اماج

تحریم‌های گسترده سیاسی و اقتصادی بلوک غرب قرار گرفت. از همین‌رو مائو و همکارانش در بدو پیروزی با مشکلات زیادی روبرو شدند. آنها برای حل مشکلات به دنبال انقلاب اولیهای چون اصلاحات ارضی، تقسیم زمین میان روستاییان، ایجاد تعاونی‌ها و کمون‌های روستایی، در اختیار گرفتن صنایع و بازرگانی کشور و مبارزه با حیف و میل، فساد و بروکراسی بودند.

مائو یک حکومت استبدادی حزبی برقرار کرد که از یک ایدئولوژی خودساخته مارکسیستی–لنینیستی و نزدیک به نظر یات استالین تبعیت می‌کرد. او یک ایدئولوژی خاص را با استفاده از متون سنتی چین و سناش پیش کشند. برنامه‌ریزی برای انقلاب صنعتی، برنامه ایدئولوژی کمونیستی در تقلیل یافته‌ترین شکلش، تبیین و آن را در کتابی به‌نگارش در آورد که به دلیل جلد سرخ رنگش به «کتاب سرخ» معروف و در چین به مردم دستور داده شد آن را همچون یک کتاب مقدس ستایش کنند. برنامه‌ریزی برای انقلاب صنعتی، برنامه جهش بزرگ به پیش، تشکیل کمون‌های خلق و مهم‌تر از همه، یسعیج بزرگ توده‌ای که در سال ۱۹۶۲ آغاز و سپس به انقلاب بزرگ فرهنگی در سال ۱۹۶۵ تبدیل شد، از مهم‌ترین تحولات دوران مائو بود که با فراز و فرودهایی منجر به تغییر ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی چین شد.

اما سال‌ها بعد از ۱۹۷۲ چین شاهد موازنه ناآرام قدرت میان جناح‌های چپ و راست، میانه‌رو و افراطی



حزب کمونیست چین و بازسازی آهسته نظام سیاسی حزب– دولت پیش از ۱۹۶۵ بود که تقریباً با انقلاب فرهنگی کاملاً از هم پاشیده بود. در این مرحله، با درک موضوع، مائو خود را از کارهای روزمره اداری کنار کشید و اجازه داد «چون لای» که نخست وزیر او بود، شروع به بازسازی کشور کند. هنگامی که چون لای در ۸ ژانویه ۱۹۷۶ بر سرطان در بیمارستانی در پکن جان سپرد، کشمکش بر سر جانشینی او شدت گرفت. در برابر تعجب همگانی «دنگ شیائوپینگ» جانشین طبیعی «چو» نادیده گرفته‌ش و «هوا گونوفنگ» که چندان شهرتی نداشت، کفیل نخست‌وزیری خوانده شد. چندی بعد با پشتیبانی و حمایت مردم «دنگ» قدرت را در دست گرفت. «دنگ» در دوران حکمرانی خود از بسیاری از سیاست‌های مائو بازگشت. او با وجود اینکه انقلاب فرهنگی مائو همه مظاهر تمدن و فرهنگ غربی را نفی و نابود کرد، برای بقای خود استراتژی جدیدی را پیش گرفت که منجر به نزدیکی چین به کشورهای غربی به‌ویژه آمریکا شد. همچنین در حوزه سیاسی نیز اصلاحاتی را انجام داد که در تضاد با سیاست‌های مائو و اهداف انقلاب چین بود. «دنگ» در اصلاحات سیاسی خود نقش ایدئولوژی را کاهش داد و محتوای مائونیستی ایدئولوژی حاکم همچون انقلاب بی‌وقفه و مبارزه طبقاتی را کنار گذاشت و در مقایسه با دوران مائو شیوه برون‌گرایی را در پیش گرفت.



را در نظر گرفتند. علاوه بر سیاهپوستان و سرخ‌پوستان، زنان نیز از دیگر گروه‌های محروم و درجه دو آمریکا بودند که تا ۱۹۲۰ به‌نتهنا حق شرکت در انتخابات را نداشتند، بلکه حق هیچ‌گونه مالکیتی هم برای آنها در نظر گرفته نشده بود. از دیگر موارد انحراف انقلاب آمریکا از ریل اصلی خود می‌توان به ترجیح نظام سرمایه‌داری و نژادپرستی بر نظام دموکراتیک اشاره کرد. بعد از انقلاب آمریکا در جدال بین رؤیایوبی دموکراتیک و میل ایجاد یک سرمایه‌داری مقتدر، ایجاد سسرمایه‌داری مقتدر و نژادپرستانه ترجیح داده شد. جورج واشینگتن، اولین رئیس‌جمهور ایالات متحده، با اعتقاد به اینکه مردم هنوز به قدرت سیاسی خود واقف نیستند، آنها را نادیده انگاشت و یک سرمایه‌داری با انواع و اقسام رشته‌های ناگسستی دولت و پول را بر ایجاد یک نظام دموکراتیک ترجیح داد. همچنین واشنگتن عقیده داشت، آمریکا نباید خود را توسعه‌گریین و دخالت در محور دیگران گرفتار کند، اما در ریاست‌جمهوری جفرسون، لوبیز‌بانا از ناپلئون خریداری شد و بعد طرح تصرف کانادا رخنه شد. آمریکا‌های این هم‌فایند شدند و جسم بر آن داشتند که فلوریدا را نیز فتح کنند. این زیاده‌خواهی هنوز که هنوز است برخلاف پدران استقلال، در سیاستمداران حریص آمریکا تداوم دارد.

و فرانسه‌ها ساختند. آرزوها و ایده‌های گروه‌های نخست آمریکای استقلال یافته، مساوات، فردگرایی، مردمی بودن و آزادی در چارچوب ارزش‌های مسیحیت بود. آنها تلاش کردند آرزوهای خود را در اعلامیه استقلال منظور بدارند: «هدف اصلی حکومت حفاظت از حق زندگی، آزادی و طلب خوشبختی است. همه انسان‌ها دارای حقوقی غیر قابل‌ انکاری هستند که هیچ حکومتی نمی‌تواند آنها را سلب کند. قدرت حکومت از رضایت حکومت‌شوندگان سرچشمه می‌گیرد.» اما متأسفانه این شعارهای زیبا کمتر رنگ عمل به خود دید و آمریکایی‌ها تا به همین امروز در تضاد با آن عمل کردند.

در همان سال‌ها حق ابتدایی استقلال، کالپون، معاون جفرسون (نویسنده اعلامیه استقلال)، در جلسه‌ای بر تداوم برده‌داری به عنوان بهترین ضمانت تداوم حیات سفیدپوستان تأکید کرد و حتی یکی از حضار با وقاحت گفت: «در دید دارم مردی با کله‌ای مانند نازگیل با پوست شکلاتی رنگ به حدی از بلوغ رسیده باشد که به او اجازه داده شود خود را شهروند آمریکا بداند.» تحت تأثیر این گرایشات نژادپرستانه مؤسسان آمریکا که بنا بود برای داده‌ده خود را شهروند آمریکا بداند.» تحت تأثیر این نژادپریشات نژادپرستانه مؤسسان آمریکا که بنا بود برای همه انسان‌ها حق برابر قائل شوند در امر توازن قدرت‌های داخلی اجتماعی، شهروندان سیاهپوست و سرخپوست

انقلاب آمریکا

شدت عمل پادشاهی انگلستان بر مستعمره‌نشینان آمریکا در دهه ۱۷۷۰ آنها را به فکر استقلال واداشت. جرقه‌های نخستین چنین تصمیمی را می‌توان در کشمکش آمریکایی‌ها با پارلمان بریتانیا بر سر قانون تمبیر (که طبق آن همه محصولات کاغذی وارداتی به مهاجرنشینان‌ها مشمول عوارض می‌شد) دانست. تحرکات استقلال‌طلبانه وقتی لوج گرفت که گروهی از مردان بوستونی در اعتراض به مالیات بر چای، بار کشتی چای بریتانیایی را در بندرگاه در دریا ریختند. بریتانیا برای مقابله با این تحرکات در ۱۷۷۴ مقررات سختی را تصویب کرد، اما این قوانین نه‌تنها مانعی برای آمریکایی‌ها نشد، بلکه تقابل آنها با استعمارگران را شدت بخشید و موجب شد نمایندگان مهاجرنشین‌ها در ۱۷۷۴ در نخستین کنگره قاره‌ای گروه آیند و پیش‌نویس اعلامیه استقلال را تهیه کنند. نبرد امریکایی‌های استقلال‌طلب با انگلیس ادامه داشت تا اینکه سرانجام در ۱۷۸۲ خود را از سلطه استعمار انگلیس



انقلاب فرانسه

مز مزه کرد، تلاطمات بسیاری را چشید. این انقلاب پیش از آنکه به امپراتوری ناپلئون بدل شود بین چهار گروه دست به دست شد. نخست اعتدالیون که هدف آنان استقرار حکومت مشروطه سلطنتی و تدوین قانون اساسی بود کار را به دست گرفتند. سپس در سال‌های (۱۷۹۲– ۱۷۹۰) به‌دست زيروندن‌ها، جمهوريخواهان میانه‌رو افتاد. زيروندن‌ها چندان نفع توده کاری نکردند و بیشتر به دنبال تصویب امتیازاتی برای سرمایه‌داران و بسط سکولاریسم بودند. از همین رو اعتراضات بالا گرفت و کار به مدت دو سال (۱۷۹۴– ۱۷۹۲) به دست ژاکوبن‌ها، جمهوريخواهان تندرو که تحت تأثیر نظرات ژان ژاک روسو بودند، افتاد. ژاکوبن‌ها به رهبری روبسییر از جناح تندرو بودند و اگر چه رژیم را جمهوری اعلام کردند، اما در عمل ترور و وحشت را حاکم کردند، به‌گونه‌ای که از این دوران به دوران ترور و وحشت انقلاب یساذ می‌کنند. یکی از افتخارات مجلس در این دوران، اختراع دستگاهی بود که به نام سازنده‌اش گیوتین نام گرفت و به «ماشین مرگ انقلاب» لقب یافت. در این دوران بسیاری از فرانسوی‌ها به عنوان دشمن مردم و مخالفان جمهوری و آزادی دستگیر، محاکمه و فوراً به دست گیوتین سپرده شدند.

^[1] انقلاب روسیه در ۱۸۹۸ نخستین کنگره حزب

^[2] در ۱۹۲۲ استالین – که در ۱۹۳۱ به دبیرکلی حزب

^[3] بلشویک انتخاب شده بود – یک سلسله میزگامه‌های

^[4] نمایشی را علیه رهبران منشویک برپا و آنها را از صحنه

^[1] انقلاب روسیه در ۱۸۹۸ نخستین کنگره حزب

^[2] در ۱۹۲۲ استالین – که در ۱۹۳۱ به دبیرکلی حزب

^[3] بلشویک انتخاب شده بود – یک سلسله میزگامه‌های

^[4] نمایشی را علیه رهبران منشویک برپا و آنها را از صحنه